

ترجمه غیر ممکن است ترجمه ممکن است

کاظم کردوانی



لئون تورنر^۱ نویسندهٔ مجموعهٔ هفت جلدی «چشم انداز ادبیات جهان^۲»، جلد نخست کتاب خود را با نقل کلامی از تورات آغاز می‌کند:

«و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. و واقع شد که چون از مشرق کوچ می‌کردند، همواری ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. و به یکدیگر گفتند بیا بید خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم و ایشان را آجر به جای سنگ بود و قیر به جای گچ. و گفتند بیا بید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم. و یهوه نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می‌کردند ملاحظه نماید. و یهوه گفت «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده‌اند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان منتنع نخواهد شد. اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.» پس یهوه ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند. و از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا یهوه لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت و ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.» (تورات، سفر پیدایش، باب یازدهم). تورنر سپس می‌افزاید: «این فصل تورات دربارهٔ برج بابل، از هزاران سال پیش انسانها را غرق اندیشه و خیالبافی می‌کند. هر بار که آن را می‌خوانیم احساس می‌کنیم از راز آغاز فرهنگ بشری که پیوسته انسان را به هیجان می‌آورد و جذب می‌کند ندایی می‌شنویم. ما همیشه دوست داریم سرچشمهٔ رودخانه‌هایمان، ریشهٔ اسامی مان، شجرهٔ خانوادگی مان را بشناسیم. این تمایل بیش از آن که کنجکاوی ساده‌ای باشد، ناشی از این آرزوست که می‌خواهیم بدانیم منشاء هر چیزی کجا است و خود از کجا آمده‌ایم. گوته می‌گوید «عاقلا نه است که گهگاه نگاهی به پشت سر بیاندازیم».

1, 2:

Léon Thoorens, Panorama des littératures, Marabout université, 1966

دو جلد اول این مجموعه در انتشارات

«سروش» و با ترجمهٔ آقای رضا سیدحسینی

منتشر خواهد شد. نقل قولهایی که از این

کتاب آورده شده، از ترجمهٔ آقای سیدحسینی

و با اجازهٔ ایشان است.

... تعبیر دینی و اخلاقی افسانهٔ برج بابل مانع از آن نمی‌شود که به جنبهٔ شاعرانهٔ آن نیز توجه کنیم. استفاده از یک زبان و از کلماتی که برای همه معنی روشن دارد رویایی است شبیه افسانهٔ معروف «عصر طلایی» زیرا متفاوت بودن زبانها نه تنها زبانهای متعدد اقوام و اصطلاحات تعبیری آنها را به وجود می‌آورد که سدهایی بین گروههای انسانی برپا می‌دارد، بلکه شکافی دائمی و اساسی بین اندیشه و بیان آن ایجاد می‌کند که خود سدی است در درون گروههایی که به یک زبان صحبت می‌کنند.



انسانها وقتی دیدند که زبان هم را نمی فهمند، خود را همانقدر تنها و همانقدر برهنه احساس کردند که آدم و حوا پس از ارتکاب گناه اولیه در بهشت. درهم ریختگی زبانها را می توان به هیاهونی عظیم از فریادهای نامفهوم یا برعکس به سکوتی سنگین و خرد کننده تشبیه کرد. این سدی عظیم در برابر انسان بود و انسان وقتی انسان می شود که به ضرورت برداشتن این سد آگاهی پیدا کند.³

این تعبیر زیبای تورنر که آنگاه که انسانها زبان یکدیگر را نمی فهمند خود را چون انسان ابوالبشر «تنها» و «برهنه» احساس می کنند، نه تنها در معنای وسیع خود که منظور اوست که در معنای محدود این تعبیر نیز مبین اهمیت و ضرورت ترجمه است. و نیز مبین این واقعیت که انسانها از روز نخست اول به غریزه و سپس با تعقل کوشیدند این سد عظیم برافراشته شده در میان خود را از میان بردارند. و این انسان شدن و رهایی از آن تنهایی ممکن نمی شود جز با فهمیدن زبان یکدیگر؛ و نخستین قدم در راه فهمیدن زبان یکدیگر برداشته نمی شود جز با رابطه برقرار کردن با مخاطب و مخاطبها؛ و این ممکن نمی شود جز با برگردانیدن زبان خود به زبان مخاطب یا بالعکس و کوشش برای فهماندن مقصود خود. و این یعنی ترجمه. نخستین کوششهای انسانها که مسلماً با ایجاد و اشاره همراه بوده است تا کوششهای امروزی که گنجینه ای از دانش علمی و تجربه در کوله بار خود دارد، به رغم همه تفاوتهای موجود، هم از اراده انسانها در «فهماندن» و «فهمیدن» حکایت می کند و هم قدمت و تاریخ ترجمه را نشان می دهد. و این ضرورت، قدرت ریشه دار و غیرقابل مقاومت ترجمه را نیز نشان می دهد. این همه تداخل فرهنگی و همه آن رفت و آمدهای جریانهای فکری میان ملل، از روم و بابل تا ایران و یونان، از گسترش اندیشه های مانوی از جزیره العرب تا اروپای کهن و چین دور از دسترس آن روزگار تا نفوذ اندیشه های افلاطونی به دورترین نقاط جهان از گسترش قدیمی ترین ادیان تا رشد عظیم و فراگیر ادیان پیامبران صاحب کتاب، و این گسترش بی وقفه فرهنگها و این همه شکوفایی اندیشه ها و پیشرفت بشر اگر به یمن ترجمه نبوده است، پس با چه وسیله ای صورت گرفته است. کافی است که یک لحظه فرض کنیم که این ترجمه - به معنای وسیع کلمه - و این کوششها نبود تا دریا بیم وضعیت انسان امروزی و جهان ما به چه شکلی می بود.

ترجمه را به مفهوم وسیع آن در نظر بگیریم. ترجمه تنها به ترجمه کتبی متون کتبی محدود نمی شود. انواع ترجمه های شفاهی نظیر ترجمه همزمان، ترجمه تحت اللفظی، حتی ترجمه شتابزده و در گوشی کسی برای دیگری در حین تماشای فیلمی به زبان بیگانه و... و ایما و اشاره انسانهایی که زبانهای یکدیگر را نمی فهمند و می خواهند مقصود خود را به هم بفهمانند، نمایشنامه های میمیک (لال بازی) نیز جزء ترجمه هستند. و شاید در قلمرو ساز و کار ترجمه، خالص ترین نوع ترجمه، ترجمه همزمان باشد «چون کلیه عوامل سازنده وضعیت (به وجود آمدن ترجمه) حی و حاضرند: گوینده، دریافت کننده (صحبت گوینده)، موضوع بحث، مکانی که بحث در آن جریان دارد...»⁴ و مترجم باید در کار ترجمه که جریان آن بسیار سریع است (تقریباً صد و پنجاه واژه در دقیقه) و کلمات گوینده بسیار سریع محو شده و از ذهن مترجم زدوده می شوند و فقط مفهوم آن باقی می ماند، با انتخاب معادلی درست مقصود گوینده را به مخاطبان او برساند.

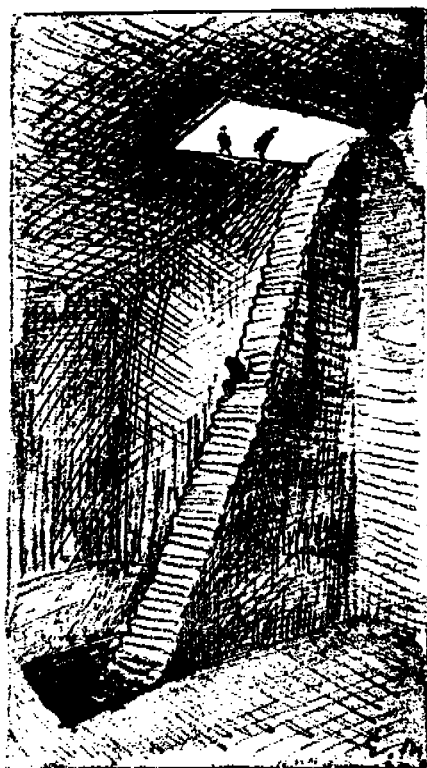
برای نشان دادن بعدی دیگر از حوزه ترجمه شاید بد نباشد که نظر رمان یا کوبسون⁵ در کتاب خود به نام مقالات زبان شناسی عمومی⁶ را ذکر کنم که قایل به سه نوع ترجمه است: ۱ - ترجمه بین زبانی⁷، یعنی تفسیر زبان شناختی به کمک دیگر نشانه های همان زبان.

3, 4: Ibid. (pp. 7 - 8)

5: Revue REFLET, septembre, 1983.

6, 7: Roman Jakobson, Essais de linguistique générale, Ed. de Minuit, p. 79

8: Traduction intralinguale



۲ - ترجمه بین دو زبان^۹، یعنی ترجمه به معنای خاص خود که عبارت است از تفسیر نشانه‌های زبان شناختی به کمک زبان دیگر.

۳ - ترجمه درون - نشانه شناختی^{۱۰}، یا تحول^{۱۱} که عبارت است از تفسیر نشانه‌های زبان شناختی به کمک سیستمهای نشانه‌های غیر زبان شناختی.

«در این مقوله آخر مسأله‌ای خاص از ترجمه، یعنی ترجمه کتبی متون کتبی و در این زمینه هم، مسأله معادل یابی مطرح می‌شود. در کوشش انسانها برای فهماندن مقصود خود به یکدیگر و یافتن حداقل زبان مشترک، از زمانی که زبانها شکلی روشن و کم و بیش قوام یافته پیدا کرد و انسانها به آگاهی و دانشی دست یافتند، کوشیدند که در بیان اندیشه و احساس خود، معادلی را در زبان مخاطب خود بیابند که به دیده آنها مبین همان اندیشه و احساس بود. و قرنهای متمادی نیز چنین کردند. اما تا اوایل قرن حاضر، اندیشه حاکم بر حوزه‌های زبان شناسی و ترجمه بر اساس تصور «سبب لغات و مفاهیم» استوار بود. یعنی هر زبانی را سببی می‌دانستند که گویا واژه‌هایی و اندیشه‌هایی پیش از لغات و گزاره‌ها در این سبب وجود دارد که برای برگردانیدن مفهومی از زبانی به زبان دیگر، کافی است به آن واژه همسنگ از پیش موجود را در «سبب لغات و مفاهیم» زبان دیگر انتخاب کنند و به مقصود برسند. و همان طور که در جایی دیگر نیز نقل شده فردینان دوسوسور^{۱۲} شاید نخستین کسی است که مفهوم سنتی و تجربی از «زبان» و «مفهوم» را بر هم زد و گفت زبان مجموعه‌ای از اصطلاحات فن و فهرستی از گزاره‌ها^{۱۳} نیست که با هر آنچه در بیرون است مطابق باشد. به دیده او «چنین درکی [درک سنتی از زبان و مفهوم] در خود فرض دارد که اندیشه‌هایی مشخص و حاضر و آماده بیش از واژه‌ها وجود داشته باشد و «اگر وظیفه کلمات نمایندگی مفاهیم از پیش داده بود، هر یک از این کلمات، از زبانی به زبان دیگر، معادلهایی دقیق در زمینه معنی می‌داشتند، حال آن که چنین نیست».

راهی را که فردینان دوسوسور باز کرد، همان طور که در طبیعت هر رشته علمی است، به شخص او یا پیروانش و به حوزه خاصی که او نظر داشت، محدود نشد. کسان دیگری آمدند و نظریه‌های دیگر آوردند. و هر آنچه از آن روز تا به حال گفته شده به حوزه خاص زبان شناسی نیز محدود نشد، بلکه بنیانهای نظریه‌های ترجمه را نیز درهم ریخت.

حقیقت این است که نقطه حرکت ترجمه، موضوع «مفهوم» است و عمل ترجمه همه فعالیت‌های «انتقال» خود را در دوران قلمرو «مفهوم» انجام می‌دهد. و زبان شناسی مدرن، در یک قرن اخیر به طور بنیادی بینش سنتی از «مفهوم» را دگرگون کرده است. و این دگرگونی، علاوه بر تاثیر تعیین کننده بر حوزه صرف زبان شناسی، موضوع ترجمه را نیز از پایه تکان داده است. حتی اگر بخواهیم خیلی خلاصه حق مطلب را ادا کنیم، محتاج فرصت دیگری است. به عنوان پیش درآمدی بر این بحث می‌توان گفت که در سال ۱۹۶۳، ژورژمون^{۱۴} زبان شناس بزرگ فرانسوی در کتاب سیصد صفحه‌ای خود به نام مسایل نظری ترجمه^{۱۵} این موضوع را، البته تا حدودی فهرست وار، عالمانه و با دیدی زبان شناختی بررسی کرد. در نتیجه، آنچه در اینجا می‌گوییم اشاره‌ای است بسیار ناقص درباره برخی از جنبه‌های این موضوع. اگر نخواهیم به آخرین دست آوردهای نظریه چامسکی و پیروانش بپردازیم و فقط محدوده «پیش از چامسکی» بمانیم، به اشاره می‌توانیم بگوییم که سه جریان فکری متفاوت سوسور و پیروانش، طرفداران نظریه زبان مبین «بینش جهان»^{۱۶} و نظریه «تمدنهای گوناگون»^{۱۷}، همگی بینش سنتی از مفهوم و معنی را یعنی «زبان - سبب لغت و

9: Traduction interlinguale

10: Traduction intersémiotique

11: Transmutation.

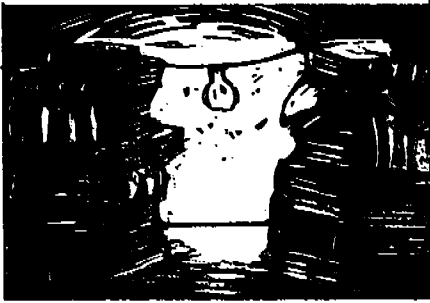
12: Ferdinand de SAUSSURE -
(1857 - 1913)

13: Termes

14, 15: Georges MOUNIN, -
Les problèmes théoriques de la,
traduction, Ed. -
Gallimard, 1963.

16: Vision du monde.

17: Multicipité des civilisations.



مفاهیم» در هم ریختند و مسایلی را مطرح کردند که برای نظریه ترجمه اهمیت اساسی داشت.

مثلاً طرفداران نظریه زبان مبین «بینش جهان» و معتقدند که هر زبانی، صحبت کنندگان آن زبان را و می‌دارد تا با دیدی خاص خود به جهان نگاه کنند و طرفداران نظریه «تمدنهای گوناگون» معتقدند که نه تنها به تعداد وجود تمدنها و فرهنگهای متفاوت، دیدهای متفاوت از جهان وجود دارد، بلکه به همان تعداد «جهان» واقعی متفاوت وجود دارد و گاه به این جمله معروف مالرو نیز استناد می‌شد که «در کنه، هر تمدنی برای تمدنهای دیگر غیر قابل نفوذ» است. و از اینجا نتیجه می‌گیرند که ترجمه غیر ممکن است. و باید اذعان کرد که به رغم جریان داشتن ترجمه و مستقل از اراده نظریه پردازان این نظریه‌ها، استدالات طرح شده بخشی از حقیقت را در خود مستتر داشته که برای نظریه ترجمه بسیار پر بار است. ژرژمونن به درستی می‌گوید که «هیچ نظریه‌ای، هیچگاه با نفی واقعیاتی که آزارش می‌دهند، چیزی به دست نمی‌آورد؛ بلکه بر عکس است»^{۱۸}

اما آیا واقعاً ترجمه غیر ممکن است؟

اما ما در عمل می‌بینیم که ترجمه ممکن است. همچنین شاهدیم که هر روز هزاران نفر زبانی جدید می‌آموزند که خود مبین ممکن بودن ترجمه است. در حوزه نظری نیز پاسخهای مستدلی داده شده است. اما، تکرار کنیم که در این نظریه‌های پیش گفته حقیقتهای نهفته است که باید پذیرفت و از آن برای رشد نظریه ترجمه بهره جست. و خواهیم دید که در کجا ترجمه غیر ممکن است. در برابر نظریه زبان مبین «بینش جهان»، ژرژمونن در کتاب خود از جمله می‌گوید زبان بسیار کندتر از تجربه انسانها از جهان حرکت می‌کند و دگرگونیهای تجربه انسانها به طور خودکار و بلافاصله وارد زبان نمی‌شود و این که «در زمانی»^{۱۹} تجربه‌ای که انسانها از جهان به دست می‌آورند در «در زمانی» زبان‌شناختی منعکس نمی‌شود. و این نظریه، رابطه جهان و زبان و رابطه دو زبان متفاوت را نه دوسویه که یک طرفه می‌بیند.

مثالی بز نیم، رمان یا کوبسون در کتاب مقالات زبان شناسی عمومی می‌گوید پس از انقلاب روسیه، عده‌ای در مجله‌های آن زمان مطرح کردند که اصطلاحات و افعالی نظیر طلوع کردن و غروب کردن آفتاب، باید از زبان حذف شوند، چون غیر عملی است و با حقیقت عملی کروی بودن زمان منافات دارد.^{۲۰} همین مثال نشان می‌دهد که چگونه دگرگونیهای تجربه انسانی بلافاصله و به طور خودکار وارد زبان نمی‌شود و چرا زبانی مبین «بینش جهان» در کلیت خود درست نیست. این مثال نشان می‌دهد که در هر زبانی «فسیلهای زبان شناختی، چه در زمینه واژگان و چه در قلمرو نحو»^{۲۱} وجود دارد و این کلام سروس^{۲۲} بسیار بجاست که می‌گوید «هر زبانی، همواره متافیزیک خود و حتی متافیزیکهای رویهم انباشته خود را دارد».^{۲۳}

در نظریه «تمدنهای گوناگون» نیز استدلالها و واقعیات غیر قابل انکاری وجود دارد. چند نمونه زیبا نیز در کتاب مونن آمده است، نظیر وجود حدود پنجاه نام مختلف نان در ناحیه آکس آن پرووانس^{۲۴} فرانسه یا وجود نامهای مختلف نوشیدنیها، رقصها، پارچه‌ها، لباسها در رمان آسموار اثر زولا و... که برگزیدن آنها مثلاً برای اعراب ساکن جزیره العرب بسیار دشوار است. همه اینها مسایل واقعی اند. اما، در جهان امروز این فاصله‌های فرهنگی هر روز کم و کمتر می‌شوند. کافی است بیاندیشیم که واژه‌هایی نظیر «ساندویچ» و



18: Mounin, Les problèmes...., p. 272

19: Diachronie

20: Jakobson, Essais,....,p. 81

21: Mounin, Les... p.273

22, 23: Serrus, Le parallelisme, p.95, in Mounin, Les... p.273

24:Aix - en - provence

«همبرگر» در هفتاد سال پیش در ایران چگونه تجسم می‌شد و آن را با امروز مقایسه کنیم. کافی است مقایسه‌ای کنیم بین ترجمهٔ زمانی در زمان ناصرالدین‌شاه و ترجمهٔ همان زمان در روزگار ما. دیدن مشکلات آن روز مترجم ایرانی برای برگرداندن بسیاری از مفاهیم و اسامی چندان مشکل نیست و با قاطعیت می‌توان گفت که مترجم امروزی يك صدم آن مشکلات را ندارد. مثالی دیگر بزنیم. در بسیاری از سفرنامه‌های سیاحان فرهنگی به ایران در قرون وسطی، آن‌گاه که از محل سکونت ایرانیان در تابستان، یعنی زیرزمین، صحبت کرده‌اند از واژهٔ Terrier استفاده کرده‌اند، یعنی دخمه و لانهٔ زیرزمینی. حال اگر آن جنبهٔ غرض‌ورزی‌های اروپاییان آن دوره را کنار بگذاریم، این موضوع حکایت از آن می‌کند که اروپاییان آن دوره اصولاً درکی از معماری ایرانی در مناطق گرمسیر و... نداشته‌اند. حال آن که امروز، همین «Terrier» ها را با نام درست آن و جزء ویژگی‌های زیبای معماری ایرانی معرفی می‌کنند. و این ممکن نشده است، جز به برکت رشد ارتباطات و درک متقابل فرهنگها و تمدنها و نزدیکی فرهنگها.

اما واقعاً مواردی هست که ترجمه غیرممکن است.

ترجمهٔ اغلب اشعار - به معنای واقعی آن - غیر ممکن است. ترجمهٔ پاره‌ای آثار ادبی که به نوعی ساختار شعری دارند، بسیار بسیار مشکل است. کافی است به ترجمهٔ اشعار حافظ به زبانهای انگلیسی و فرانسه و... نگاهی بیاندازیم. ناتوانی احتمالی مترجمین را تنها دلیل این ترجمه‌های متوسط و حتی بد ندانید. به موفق‌ترین نمونهٔ ترجمهٔ شعر فارسی، یعنی «ترجمهٔ» اشعار خیام، آن هم به دست شاعر بزرگی چون فتیتر جلال رجوع کنید. باید سهاسگزار و وام‌دار فتیتر جلال باشیم، اما آنچه او انجام داده که بسیار زیبا هم هست، «ترجمه» به معنای دقیق آن نیست. ژرژ مومن در کتاب خود، شعر چینی را مثال می‌زند که البته خود اذعان دارد مثالی افراطی است. چون شعر چینی بر شبکه (بسیار اجتماعی شده) روابط تناسبهای ذهنی میان فصلهای سال و رنگها و بوها و لذتها و عناصر جهان و نتهای موسیقی و اجزاء بدن و حیوانات و اعداد و اشارات ادبی و... استوار است که طبق نظر مومن چنین تناسبهایی در غرب وجود ندارد. و افزون بر این به دیدهٔ او زبان آوازی و نوع نوشتار زبان چینی هم هست که کار را ناممکن می‌سازد.

در زمینهٔ غیرشعر، در برخی موارد نیز می‌توان از غیرممکن بودن سخن گفت، اما اغلب باید از مشکلات حرف زد تا غیرممکن بودن. از وضعیتی که حدود سه ماه قبل برای خود من پیش آمد، مثالی بزنم. در یکی از شماره‌های روزنامهٔ طنز کانارانشنه^{۲۵}، کاریکاتوری از بوش و گورباچف بود با عنوان «بوش به گریبی قوت قلب می‌دهد» و در آن بوش به گورباچف نشسته بر روی صندلی چرخدار بیماران می‌گوید:

Vous serez le pays le plus favorisé... du tiers monde!

در زبان فرانسه این جمله، طنز تلخ بسیار گیرایی دارد. و جریان از این قرار است که آمریکا با کشورهایی که رابطهٔ بسیار حسنه دارد، اصل کلمهٔ الوداد برقرار می‌کند همین اصطلاح حقوقی در زبان فرانسه. Le pays le plus favorisé du monde. است که کلمه به کلمه یعنی: «مساعدت یافته‌ترین کشور دنیا». اما کاریکاتورست مجله با این جمله بازی کرده است و به جای «du monde» (جهان)، نوشته است «du tiers monde» (دنیای سوم) و شوروی را با طنزی گزنده جز کشورهای دنیای سوم قلمداد کرده است و... حال، در زبان فارسی که برای این اصطلاح اصلاً کلمه «جهان» و «مساعدت» و... نیست، چه باید کرد؟





به نظر من، هیچ کاری نمی‌توان کرد. این طنز قابل ترجمه نیست.

از مشکلاتی بگویم که کم از «غیرممکن بودن» نیست. یا کوبسون نقل می‌کند که رین^{۲۶} نقاش معروف روسی با دیدن کار نقاشان آلمانی که «گناه» را به صورت «زن» نمایش داده بودند، بسیار حیرت کرده بود. چون متوجه نشده بود که بر خلاف دستور زبان روسی که در آن «گناه» مذکر است، در زبان آلمانی مؤنث است. یا کودکی روسی به هنگام خواندن ترجمه قصه‌های باستانی آلمانی با کمال حیرت دیده بود که «مرگ» را به شکل مردی پیر نشان داده بودند، و علت این بود که در دستور زبان روسی بر عکس زبان آلمانی «مرگ» مؤنث است. یا ژوزف هورا^{۲۷} شاعر چک خواسته بود شعری از بوریس پاسترناک را به نام «خواهرم زندگی» ترجمه کند. از آن دست کشیده بود چون بر خلاف زبان روسی که در آن «زندگی» مؤنث است (خواهر) در زبان چک‌ها این اسم مذکر است! و به نقل از آندره ویان^{۲۸} می‌گوید از آنجا که در نمادهای افسانه‌ها و اسطوره‌های یونان، نامگذاری اهریمنان و فرشتگان بر نوع جنس اسامی استوار است (مثلاً رودخانه و ستاره مذکر هستند)، به هنگام ترجمه این نمادها به زبان اسلاوها که در آن این نمادها مؤنث هستند، نمی‌توان همان مفهوم نمادین را منتقل کرد. البته سن کنتستانتن^{۲۹} با این نظریه شدیداً مخالفت کرد و متذکر شد که باید به ارزش شناختی^{۳۰} توجه کرد و نه به خود واژه‌ها.

با این همه مشکلات و سدها و اقامت ترجمه ممکن است؟ بله، فقط مساله این است که باید این سدها را دید و آن را برطرف کرد، نه این که آنها را نادیده فرض کرد. ممکن بودن ترجمه نه تنها در عمل که در نظریه نیز ثابت شده است. و امروز، هم تکامل نظریه‌های چامسکی کمک فراوانی کرده است و هم نظریه حاکم بر «مدرسه عالی مترجمین پاریس» که ترجمه را فقط عملی زبان‌شناختی نمی‌بیند راه را برای دستیابی به نظریه‌ای بویا در ترجمه بسیار هموار کرده است. به دیده این نظریه، مهم در ترجمه آن است که «تفسیر» مترجم به روح متن زبان مقصد هرچه نزدیک‌تر باشد و مترجم بتواند آن طرف زبانی مناسبی در زبان مقصد بیابد که در خواننده متن ترجمه شده تاثیر شناختی و احساسی مشابه اثر شناختی و احساسی ایجاد شده در خواننده متن اصلی به وجود آورد. البته همه اینها نسبی است، به همان گونه که درک انسانها از مقصود مخاطب خود در درون یک اجتماع واحد و با زبانی واحد نیز نسبی است. هیچ چیز مطلق وجود ندارد. سخن در این زمینه بسیار است، در اینجا به برخی از مسایل فقط اشاره شد.

26: Repin

27: Joseph Hora

28: André Vaillant

29: saint Constantin

30: valeur cognitive

